

مدت: ۳۶ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«حکم المال معرض عنه بعد أخذ الغیر» نتیجه بحث قبلی این شد که دلیلی بالاخره اقامه نشد بر این که اعراض موجب خروج از ملکیت می شود. مجرد اعراض موجب خروج می شود یا حتی بعد از أخذ غیر. حالا مسئله دیگر این است که اگر دیگری آمد این مال را أخذ کرد. حکمش چیه؟ برای او جایز است تصرف بکند؟ یا مالک می شود؟ و یا تصرفاتی که متوقف بر ملک است اگر انجام داد چه می شود؟ این بحث را مطرح می فرمایند. «حکم المال المعرض عنه بعد أخذ» دیگری آن مال را. «بالالتفات إلى ما عرف حتى الآن من أنه لا دلیل علی (یک علی افتاده این جا) من أنه لا دلیل علی خروج المال عن ملكية المعرض بمجرد إعراضه، يطرح هذا السؤال»: با التفات به آنچه که شناخته شد تا به حال راجع به مال معرض عنه که آنچه که شناخته شد تا به حال این است که دلیلی بر خروج مال از ملکیت معرض به مجرد اعراض وجود ندارد. حالا بعد از این که این، اگر اخراج می شد به مجرد این خب مسئله روشن بود. از ملک او خارج شده، این مال لا مالکی است. مالی است که مالک ندارد خب یک کسی می آید برمی دارد. حلال است. اما بعد از این که دلیلی بر خروج نداشتیم حالا این سؤال پیش می آید. «يطرح هذا السؤال (که) فما هو حکم المال بعد أخذ الغیر و تملکه له؟ بعد از این که دیگری آمد او را أخذ کرد و تملک نمود آن مال را. این تملکی که این جا می گوئیم این تملک ظاهری یعنی به زعم خودش. و الا اگر بدانیم تملک درست است خب پس حکم روشن شد. می تواند تملک کند. این «و بعد تملکه»، یعنی تملک به زعم خودش که می گوید من مثلاً مالک شدم. حالا واقعاً این زعم را هم شارع قبول دارد؟ شارع هم می فرماید که تو تملک پیدا کردی با این أخذ؟ «وللإجابة عليه ينبغي تحقیق الأدلة التي عُرِضت أول البحث» برای پاسخ دادن به این سؤال سزاوار است تحقیق نمودن آن ادله ای که عرضه گردید در اول بحث. ببینیم مقتضای آن ادله چیه؟ «فإن استفدنا من الروایات جواز تملک المال المعرض عنه»، اگر استفاده کنیم از روایات جواز تملک مالی که اعراض از او شده، خیلی خب. طبق او

می‌گوییم که قابل تملک است. «فالروایة الواردة فی مورد اللقطة یستفاد منها ملكية المملک فقط، وأما لو اتفق مطالبه المالك بها، فهل له حق فیها أم لا؟ فمسکوت عنه»، اگر نظر کنیم و مراجعه کنیم به روایت لقطه که سابقاً خواندیم روایت لقطه را. آن روایت لقطه که این بود. صفحه از این چاپ ما صفحه ۱۸۶ بود. «قَالَ: لَأَبَأْسَ بِلِقْطَةِ الْعَصَا وَالشَّطَاظِ وَالْوَتِدِ وَالْحَبْلِ وَالْعِقَالِ وَأَشْبَاهِهِ قَالَ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ». این، از این روایت استفاده می‌شود که «لَأَبَأْسَ بِلِقْطَةِ» یعنی به این‌که انسان بردارد عصایی اگر ملقوط شده در جایی، در بیابانی یا شظاظ که گفتیم شظاظ آن چوبی بوده که بین جوالق قرار می‌دادند این دوتا جوال را به هم متصل می‌کردند. می‌انداختند روی حیوان. وتد هم که یعنی میخ و حبل هم که روشن است و عقال هم که پابند است. این‌ها مثلاً حضرت فرمود این‌ها و اشباه این‌ها لآبأس و می‌شود برداشت و ظاهرش این است که مالک می‌شود کسی که این‌ها را برمی‌دارد. خب این را دلالت می‌کند. آن لقطه این را دلالت می‌کند. اما یک نکته دیگر که حالا اگر این ملک، ملک متزلزل است یا ملک لازم است؟ این را دلالت نمی‌کند. ممکن است بگوییم بله، مالک می‌شوی ولی ملک متزلزل است یا ملک لازم است؟ این را دلالت نمی‌کند. ممکن است بگوییم بله، مالک می‌شوی ولی ملک متزلزل است. یعنی چی؟ یعنی آن آقای مالک اصلی قبلی می‌تواند بیاید بگوید آقا، بده به من من پشیمان شدم. مثل باب هبه. هبه‌ای به غیر ذی‌رحم و موارد استثناء یک کسی یک متاعی را به کسی می‌بخشد. ولی این چیه؟ ملکیت می‌آورد برای آن موهوب‌له. ولی ملکیت غیر لازم است. واهب می‌تواند بعد بگوید آقا برگردان؛ پشیمان شدم. حالا مال معرض‌عنه آن روایت دلالت می‌کند. اگر این لقطه‌ها، این می‌شود بردارد شخص. اما از این جهت آن روایات مساکت است که آیا حق آن معرض به‌طور کلی از بین می‌رود و این ملکیت لازمه می‌شود برای آخذ؟ با نه؟ اگر او مراجعه کرد گفت آقا، من پشیمان شدم گذاشتم بیرون و این‌ها بده. باید بدهی. می‌فرمایند که «فالروایة الواردة فی مورد اللقطة یستفاد منها ملكية المملک فقط، وأما لو اتفق» این مقدار از آن فقط استفاده می‌شود. «أما لو اتفق مطالبه المالك بها»، به آن لقطه «فهل له حق فیها أم لا؟» آیا برای آن معرض حقی هست یا نیست؟ «فمسکوت عنه». این روایت ساکت از او است. «إلّا إذا نفینا حقه فیها بأصل لزوم الملكية»، مگر این‌که شما این‌جا بیایید بگویید که بعد از این‌که این مالک شد به‌حسب این روایت، شک می‌کنیم که اگر معرض رجوع کرد ملکیت این از بین می‌رود یا از بین

نمی‌رود؟ استصحاب بقاء ملکیت بکنیم. و بگوییم مقتضای استصحاب بقاء این ملکیت است. که یکی از ادله لزوم معاملات در محل خودش در مکاسب چیه؟ همان استصحاب بقاء ملکیت است دیگه. این‌جا هم استصحاب بقاء ملکیت بکنیم که البته این متوقف است بر این‌که استصحاب در شبهات حکمییه را جاری بدانیم. مگر این‌که نفی کنیم حق آن معروض را در آن لقطه بعد از أخذ آخذ به استصحاب و اصل لزوم ملکیت.

س: ... پیش می‌آید؟

ج: نه. همین است دیگه. این ملک آن آقا بوده، حالا هم ملکش هست.

یا این‌که به‌جای استصحاب تمسک کنیم به آن ادله‌ای که فرموده حرام است تصرف مال دیگری الا بطیبة نفس منه. می‌گوییم آقا، این روایت دلالت کرد که این لقطه را که برداشتی شما شدی مالک. همین که شدی مالک، می‌شوی موضوع برای چی؟ برای آن دلیلی که می‌گوید «لا یجوز التصرف فی مال احد الا بطیبة نفس منه». یعنی این روایت درحقیقت، این روایت لقطه به یک تعبیر اصولی می‌شود وارد بر ادله آن دارد. یک فرد برایش درست می‌کند. یک فرد واقعی برا او درست می‌کند. که هر وقت دلیلی فرد واقعی برای دلیل دیگر درست کرد این دلیل می‌شود وارد، آن می‌شود مورود. این‌جا هم همین‌جور است. آن دلیل می‌گوید «لا یجوز التصرف در مال احدی الا بطیبة نفس منه». مال کسی. این روایت دارد می‌گوید این بعد از این‌که این را برداشتی می‌شود مال تو. این روایتی که می‌گوید این مال تو می‌شود پس بنابراین این می‌شود موضوع درست می‌کند برای آن روایتی که می‌گفت تصرف در مال دیگری بدون اذنش نکن.

س: ...

ج: بله آقا؟

س: تخصیص می‌زند این را روی یک مدلول؟

ج: بله، آن‌جا چون دلیل داریم در آن‌جا. آن‌جا دلیل داریم که واهب می‌تواند برگردد. دیگه وقتی که او گفت دیگه استصحاب نمی‌شود کرد. و چون آن دلیل می‌گوید می‌تواند برگردد. وقتی برگشت می‌شود مال او. دو مرتبه ملکیت او برمی‌گردد او دوباره می‌شود موضوع لا یجوز لأحد التصرف.

س: یک سؤال این جا هست که چه در هبه چه در؟؟ عنه، فکر می کرده خب او اعراض کرده و این هم تصرف کرد شد مال این فرد، قبل از این که طرف بیاید مطالبه کند. یا هبه کرده بود قبل از این که واهب بیاید بگوید می خواهم آن. این از خودش رد کرده باشد، تلف کرده باشد، یا به کسی بخشیده باشد، این جا ضمان؟؟ ج: نه دیگه. اگر این جوری گفتیم. گفتیم مال این شده، این روایت دلالت کرد که مال این است. خب ادله ای که می گوید که مالت را می توانی هبه کنی، مالت را می توانی بفروشی، مالت را می توانی تلف، البته تلف کردن بدون چیز اسراف است دیگه، آن خب حرام است. ولی از نظر حکم وضعی نه. ضمانی نمی ماند. مال خودش را تلف کرده دیگه.

س: استاد؛ اصلاً این جا حکم استصحاب جاری نمی شود؟ چون ما هنوز شک داریم.؟؟ اعراض کرده،؟؟ این مالک شده یا نه؟؟ ما اصلاً بر فرض این که این مالک شده شک داریم. نه این که ما شک؟؟ ج: نه، این جوری گفتیم.

س: ...

ج: نه، نه. گفتیم آن روایت لقطه از آن استفاده، آن روایت، اگر از آن استفاده کردیم که این مالک می شود. آخذ.

س: متزلزل می شود.

ج: بله؟

س: مالک متزلزل می شود.

ج: متضرر می شود؟

س: متزلزل.

ج: نه، نه، درست است. نه، می دانم. آن روایت گفت که مالک می شود. اصل این که مالک می شود را که دلالت کرد روایت لقطه. منتها ما نمی دانیم این مالک به ملکیت لازمه است یا به ملکیت متزلزله؟ این را نمی دانیم. این را با تمسک به آن روایت و مع غض از آن روایت با تمسک به استصحاب بنابر جریان استصحاب در شبهات حکمیه لزومش را اثبات می کنیم. بخشی از کار را به روایت لقطه. روایت لقطه اصل ملکیت ثابت می شود. که

این ملکیتی که ثابت می‌شود این ملکیت مرده است. که بین لازمه و غیرلازمه. حالا بعد از این که ملکیت ثابت شد می‌گوییم اگر آن آقای معرض آمد عدول کرد برگشت. آیا این ملکیت سر جایش هست یا نیست؟ ملکیت این آخذ، سر جایش هست یا نیست؟ می‌گوییم آقا، آن روایت که گفت این ملکش است. آن روایت هم دارد می‌گوید چی؟ می‌گوید «لا یجوز التصرف فی مال احد الا بطیبة نفس منه» این آقای معرض را هم شامل می‌شود. می‌گوید این مال این که شد. حالا که مال این شد تو هم حق نداری بدون اذن او در این تصرف بکنی. پس بنابراین نتیجه‌اش می‌شود چی؟ نتیجه‌ای می‌شود پس این ملکیت لازم است. از این هم صرف نظر بکنیم می‌گوییم خب این، آن روایت که دلالت کرد که این ملک این است. الان نمی‌دانیم با مطالبه معرض از ملک این خارج می‌شود یا نمی‌شود؟ استصحاب بقاء ملکیت می‌کنیم. خب استصحاب مال همین جا است دیگه، شک می‌کنیم. می‌گوییم شاید بله، با مطالبه او شاید از ملک این خارج دارد می‌شود. شارع فرموده لا تنقض الیقین بالشک. پس بنابراین می‌گوییم استصحاب جاری است. اگر استصحاب در شبهات حکمیه را جاری بدانیم. این «ویستفاد أيضاً نفی حق المالك السابق من الرواية فی مورد غرق مال السفینة والحيوان المسیب، والأرض المتروكة». باز ما یک روایاتی داشتیم راجع به این که یک کشتی غرق می‌شود، در آن جا روایت بود کسی که غوص، آن امتعه‌ای که دریا این‌ها را بیرون می‌ریزد موج‌ها و دریا بیرون می‌ریزد آن مال مالکش است. ولی آن امتعه‌ای که شخص غائص می‌رود و با غوصش آن‌ها را بیرون می‌آورد آن روایت گفت می‌شود مال این. پس ملکیت، از آن روایت باز ملکیت را استفاده کردیم برای غائص. بعد حالا بقیه‌اش همین چیزها را هم ضمیمه‌اش می‌کنیم دیگه. می‌گوییم خب او می‌گوید ملک تو شد اما از جهت این که آن صاحب متاع، آن صاحب سفینه، آن صاحب متاع می‌تواند بیاید مطالبه بکند بگوید آقا، بله، حالا شما مالک شدید اما این مثل هبه می‌ماند. من حالا می‌خواهم بگویم بده به خودم. باز آن جا با این دو روایت یا با روایت «لا یحل لأحد» یا با استصحاب باز می‌توانیم لزومش را اثبات بکنیم. و هم چنین آن روایتی که راجع به حیوان مسیب بود. این حیوانی که رها شده. در اثر ناتوانی و این که نمی‌توانست همراهی کند با صاحبش. دید که خب ره‌ایش کرد توی بیابانی که داشتند می‌رفتند ره‌ایش کرد. حالا یک کسی آمد آن حیوان مسیب را گرفت و آب و علف و دانه و فلان و این‌ها به او داد و خلاصه سرپرستی‌اش کرد تا از

هلاکت نجاتش داد و سرپا شد. آن روایت گفت می‌شود مال این. خب این هم یک روایت بود. باز خب حالا می‌شود مال این، ملکیتش هست. اما این ملکیت لازمه است یا جایزه است؟ از این جهت ساکت است باز. باز به ضم این دوتا مطلبی که گفتیم، مثلاً لزوم را استفاده می‌کنیم. و هم چنین «والأرض المتروكة» روایتی که در مورد ارض متروکه بود که یک کسی یک زمین را آباد کرده بعد رها کرده. دیگری آمد آن را آباد کرد. خب دوتا جور روایت بود بعضی روایات استفاده می‌شد که این ثانی احق است. بعضی روایات شاید از آن استفاده می‌شد که نه، مال این دومی می‌شود. باز آن جا هم همین جور می‌شود. خب مال این می‌شود درست. یعنی اصل این که ملکیت برای این دومی حاصل می‌شود از آن روایات استفاده بکنیم. بعد بعد از مراجعه و مطالبه آن صاحب اصلی باز دومرتبه به آن دو راهی که گفته شد ضمیمه می‌توانیم بکنیم و لزوم آن را استفاده بکنیم. «ولکن فی المواضع التي تصرف فيها الممتلك بتلك الأموال بإحياء الأرض أو الغوص أو إنقاذ الحيوان من الموت فقط لا مجرد الأخذ والتملك». ولی اگر مستندمان این روایات بخواهد باشد یک مفاد مضیقی را از آن استفاده می‌کنیم که در مورد غوص یک زحمتی کشیده رفته آن را از دریا، کف دریا آورده بیرون یا در مورد آن زمین زحمت کشیده احیاء کرده آن را، یا در مورد آن حیوان مسیب آن سرپرستی‌اش کرده آب و دانه داده چه داده تا از مردم و ضعف و این‌ها، بی‌رمقی نجاتش داده. در این موارد است که شارع فرموده مالک می‌شوی، مازاد بر این که ما دلیل نداریم. ملکیت در این موارد است. آن دوتا دلیل هم که ضمیمه می‌کنیم این جا ضمیمه می‌شود. پس جایی که فقط یک کسی هیچ زحمتی نکشیده، او متاع را گذاشته توی کوچه این هم آمده برداشته، هیچ کاری هم نکرده، ما در این جا فوئش بدانیم این ملک هم مالکش می‌شود اما لزومش را باز دلیل نداریم، ببخشید اصلاً مالک شدن را دلیل نداریم، جواز تصرف را دلیل داریم. چون هر جا مالک شدن را فهمیدیم آن دوتا دلیل ضم می‌شود ملحق می‌شود به آن. اما این جور جاها عرض کردیم همان وقت هم که آن روایات را می‌خواندیم فرمودند آن جا فرمودند که این‌ها «ضيق فم الرکيه» است از اول یک مفاد موسعی را دلالت نمی‌کند

س: ...

ج: ممکن است احتمال می‌دادیم دیگر، احتمال می‌دادیم فلذا می‌گفتیم از این‌ها تعدی نمی‌توانیم بکنیم. یعنی در مقابل شارع چون این جا می‌گوید خب این خودش را در خطر انداخته یک زحمتی را متحمل شده رفته غوص کرده توی دریا از کف دریا برداشته این چیزها را آورده بالا، فلذا حضرت تفصیل دادند گفتند آن‌هایی که خود دریا این‌ها را می‌اندازد بیرون، موج دریا می‌اندازد بیرون این در ملک مالکش است، اما آن‌هایی که این با غوص می‌رود می‌آورد شارع این جا می‌فرماید که نه دیگر می‌شود مال غائص. درست؟ یا آن جایی که آن حیوان را نجات می‌دهد می‌گوییم زحمت کشیده خرج کرده چه کرده، وقت صرف کرده، شارع می‌فرماید می‌شود مال او.

احتمال می‌دهیم که شارع شاید جزاء ل آن زحمتی که کشیده است، مثل یک فتوایی دارند عده‌ای از مراجع بزرگوار که می‌گویند آن‌هایی که اموال بانک و این‌ها را مجهول المالک می‌دانند و این‌ها می‌گویند که خب مال مجهول المالک در شریعت چی دارد؟ مسائل خاص دارد دیگر باید به فقراء بدهد به فلان بدهد. آن‌ها چی می‌گویند؟ می‌گویند آقا مثلاً این پانصد هزار تومانی که از بانک رفتی گرفتی، فرض کن حالا اختلاف دارند بعضی‌ها می‌گویند تلتش، بعضی‌ها می‌گویند نصفش بردار بقیه‌اش را به آن مصرف مجهول المالک برسان. می‌گوییم خب این برای چی؟ این دویست و پنجاه تومانش را این نصف یا تلت را برای چی بردارد؟ می‌گوید این مزد استنفاذ مجهول المالک از بانک است، اگر تو زرفته بودی که این دست این‌ها نمی‌آمد که این کاری که توی کردی خودش مالیت دارد، شما رفتید حق فقراء را از بانک استنفاذ کردید درست؟ نصفش یا تلتش این اجرت این عملت است که رفتی این کار را کردی خب بقیه‌اش را بده به آن محل خودش. حالا این‌جا هم کأن شارع همین را می‌گوید، می‌گوید تو زحمت کشیدی رفتی غوص کردی خب مال خودت. یا این زمین را احیاء کردی خب مزدش این است که این زمین مال خودت است یا آن حیوان را همین‌جور و کذا.

س: ...

ج: نه اعراض تنها این خاصیت را دارد که قبلاً هم گفته شده که می‌تواند اخذ کند تصرفات فیزیکی را انجام بدهد ولی مالکش نیست. مثال اباحه‌ی تصرف را می‌آورد، اباحه‌ی تصرف آوردن غیر از مالک شدن است. بله الان مباح است تصرف در آن، مثل انسان مهمانی می‌رود روی فرش و میوه و غذا و این‌ها که می‌آورند اباحه‌ی تصرف است مالک که نمی‌شود که.

س:

ج: هیچی، همین فقط اباحه‌ی تصرف برایش بوده همین. بعضی از بزرگان هم قائل هستند مثلاً شهریه‌ای که اگر سهم امام علیه السلام کس شهریه می‌گیرد می‌گوید آقا شما مالک نمی‌شوید اباحه‌ی تصرف است، یعنی می‌دانم حضرت سلام الله علیه راضی است که کسانی که برای اعلام کلمه‌ی حق و عدم اندراس شریعت و فقه و فقاہت و روایات و این‌ها باید عده‌ای باشند که این‌ها زنده بماند دیگر. خب راضی هستند به این‌که این‌ها هم که

س: ...

ج: نه می‌خواهم بگویم اباحه‌ی تصرف می‌آورد فلذا آن‌ها قائل هستند به این‌که این شهریه‌اش اگر مانده باشد بمیرد این به ارث برده نمی‌شود چون این مال امام است، این فقط خودش اباحه‌ی تصرف داشته، می‌توانسته تصرف بکند، خب ارث که نمی‌برد، مالش نبوده که، ملکش نبوده که.

س: ...

ج: نه دیگر چون مالک نبوده خمس نبوده مگر کسی بگوید موضوع خمس عبارت است از مالی که مثل ملک شما هرگونه تصرفی در آن می‌توانی بکنی این هم مشمول ادله‌ی خمس است.

س: ...

ج: بله این را گفتیم دیگر، گذشت دیگر این مسأله هم قبلاً گذشت.

س: ...

ج: نه نه نه «و لكن في المواضع التي تصرف فيه الممتلك» ممتلك همان آخذ است، مواردی است که تصرف کرده در آن موارد ممتلك به آن اموال، تصرف کرده به چه نحو؟ «باحیاء الارض» این باحیاء جارومجرور متعلق به تصرف است تصرّف است، در مواضعی که «تصرف باحیاء الارض او الغوص او انقاذ الحيوان من الموت فقط» فقط این مواردی که تصرف کرده به این نحوه این موارد را دلالت می‌کند «لا مجرد الاخذ و التملك» که هیچ زحمتی نکشیده فقط توی کوچه بوده برداشته آن را دلالت نمی‌کند، این روایات آنجا را دلالت نمی‌کند.
س: ...

ج: نه نه نه، آن این است که «يستفاد منها ملكية الممتلك فقط و اما» این هم استفاده می‌شود؟ می‌گوید نه این مسکوت عنه است، فقط این‌که مالک می‌شود استفاده می‌شود اما این‌که آیا آن معرض می‌تواند مطالبه کند و در نتیجه‌ی این ملکیتی که حاصل شده لازمه است یا جایزه است از این ساکت است مگر این‌که با اصل بتوانیم درست بکنیم «و يستفاد ايضاً» یعنی علاوه بر آن حرف قبلی ايضاً یک حرف دیگری جدیدی هم باز استفاده می‌شود.
س: ...

ج: بله، نه کلاً به همه می‌خورد دیگر، اما این‌که گفتیم او مالک می‌شود و امثال ذلک همه در این محدوده‌ی خاص است نه بمجرد اخذ و تملك باشد.

«نعم، ظاهر معتبرة السكوني في مورد الحيوان التملك بمجرد الأخذ، و لكن بقرينة سائر الروايات تُحمل على فرض إنقاذ الحيوان.» خب این استدراک از این آخر است، گفتیم «لا مجرد الاخذ و التملك» کسی اگر این را اشکال کند بگوید معتبره‌ی سکونی که در صفحه‌ی صد و هفتاد و چهار بود، آخر صفحه «عن الامام الصادق عليه السلام حيث يقول: إِذَا مَلَكَ الطَّائِرُ جَنَاحَيْهِ فَهُوَ لِمَنْ أَخَذَهُ» اگر طائری است که قدرت پرواز دارد این‌جور نیست که بال‌هایش را قیچی کرده باشند یا بسته باشند آن نه، اما آن‌که نه بال دارد و می‌تواند پرواز کند برود، این اگر کسی این را گرفت می‌شود مال خودش «و موثقة السكوني ايضاً: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي رَجُلٍ أَبْصَرَ طَيْرًا فَتَبِعَهُ حَتَّى وَقَعَ عَلَى شَجَرَةٍ فَجَاءَ رَجُلٌ فَأَخَذَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ» این دنبال کرده آن پرنده را که آن را بگیرد، این رفت نشست روی یک شاخه‌ای یک کسی همان نزدیکی بود زود آمد این را گرفت، این بیچاره‌ای که دنبال کرده بود تا این را، می‌گوید نه حضرت فرمود او بهره‌ای که می‌برد همین دیدن این است که کیف کرده یک حیوانی را دیده یک پرنده‌ای را دیده، ما «لليد ما اخذت» اما آن‌که جلدی کرد این را گرفته این مال او می‌شود.
س: ...

ج: حسرتش کرده. خب آخر این حیوان را گرفتن خودش یک زرنگی دیگری می‌خواهد، این معلوم می‌شود این‌قدر زرنگ نبوده.

خب این از این روایت استفاده‌ی چی می‌شود؟ حضرت فرمود که چی؟ «و لليد ما اخذت» آن‌که گرفت آن دستی که این را گرفته می‌شود مال او ف نگفته اخذت با یک کارهایی انجام داده باشد، یک زحمت‌هایی کشیده باشد که نگفته که. اتفاقاً این‌جا از موردش تقریباً جایی است که زحمتی هم نکشیده، دید دیگری این پرنده را دنبال می‌کرده دنبال می‌کرده، هی این پرنده‌ی بیچاره هی آمده آمده آمده تا نشست روی زمین این هم فوراً او را گرفت. می‌گوید بله از این روایت استفاده

می‌شود که در این صورت کأن مجرد اخذ کفایت می‌کند. بلکه مدلول این‌ها کار بود اما توی این روایات این‌جوری نیست.

س: ...

ج: نه، چی را فرمودید این‌جا؟

س: ...

ج: از مردن دیگر، از هلاکت بلکه. خب این قبلاً هم بود این داشتیم.

می‌فرماید بلکه ظاهر معتبره‌ی سکونی این است، معتبره هم که می‌گویند یک تعبیر احتیاطی است جامع است، چون اگر بخواهیم بگوییم صحیحه است باید احراز کنیم همه عدل امامی هستند، بخواهیم بگوییم موثقه است باید احراز کنیم که این‌ها توثیق دارند حالا چه امامی باشند چه نباشند. بخواهیم بگوییم حسنه هست باید احراز کنیم که بعضی از آن رجال حداقل کسانی هستند که توثیق ندارند، جرح هم ندارند ولی تعریف از آن‌ها کردند، مدح کردن آن‌ها را، مثل مثلاً ابراهیم بن هاشم که توی کتب رجالیه توثیق ندارد ولی اول من نشر الحدیث بقم» امثال این چیزها درباره‌اش گفته شده. البته بعداً از راه‌های دیگر اثبات و ثبوتش شده ولی در کتب رجالیه مثل نجاشی، شیخ فهرست شیخ، رجال شیخ و امثال ذلک توثیق ندارد ایشان. فلذا سابقی‌ها می‌گویند حسنه‌ی فلان، حسنه می‌گویند یا مصححه می‌گویند صحیحه نمی‌گویند. ولی معتبره که می‌گوییم یعنی دیگر حالا ما این خصوصیاتش را کار نداریم حجیت دارد و مواردی که می‌گویند معتبره برای خاطر این است که دیگر این زحمت‌های خاص را لازم نیست آدم بکشد. اگر بخواهد بگوید موثقه باید برود حسابش را بکند ببیند شرایط موثقه بودن را دارد یا ندارد، صحیحه همین‌جور، حسنه همین‌جور، ولی معتبره یک عنوان جامع است، صحیحه باشد معتبره هست، موثقه باشد معتبره هست، حسنه باشد معتبره علی قول این‌که بگوییم خبر حسن هم حجت است هست، فلذاست این مواردی که دیگر حجت هست خیلی‌ها زحمت به خودشان نمی‌دهند بروند خصوصیتش را روشن بکنند، تعبیر به معتبره می‌کنند.

خب «ظاهر معتبره السکونی فی مورد الحيوان» علتش این است که سکونی هم توثیق در کتب رجالیه ندارد از عامه هم هست سکونی، اما چون شیخ طوسی در عده فرموده است که عملت الطائفه بروایات جماعتی یکی‌اش هم سکونی است، از این جهت می‌گویند که از این استفاده می‌شود، می‌شود مثلاً استفاده کرده که این آدم مورد اعتمادی است.

خب این روایت در مورد حیوان بود که ظاهر معتبره‌ی سکونی در مورد حیوان تملک به مجرد اخذ است، چون حضرت فرمود «للید ما آخذت» همین. «و لکن بقرینه سائر الروایات تحمل علی فرض انقاذ الحيوان» اما به قرینه‌ی بقیه‌ی روایات این حمل می‌شود بر فرض انقاذ حیوان، یعنی در جایی که حیوان را نجات بدهد مثل انقاذ غریق، نجات بدهد از یک مهلکه‌ای نه این‌که نه مهلکه ندارد همین‌جور این حیوان، پرنده طوری‌اش نبوده این دست نمی‌گذاشت می‌پرید می‌رفت یک‌جای دیگر، ولی این دست گذاشت. این به قرینه‌ی آن روایات این‌جا هم حمل می‌کنیم این روایت را بر صورتی که انقاذ باشد نه بر، و اخذ به اطلاق روایت نمی‌کنیم. خب این مشروط به این است که آن روایاتی که دارد می‌فرماید در مورد حیوان وارد شده بود مورد نباشد، یعنی یک‌وقت سائل آمد از این‌جور صورتی سؤال کرده خب امام فرموده مال او است، معلوم نیست این دخالت در حکم داشته باشد، بلکه اطلاق هم ندارد که ما بتوانیم تعدی به جای دیگر بکنیم آن مقید نمی‌تواند باشد. این اطلاق

دارد آن هم منافاتی با این ندارد. اما اگر در حکم اخذ شده باشد آن بله این تقیید می‌کند مثل این که یکجا بفرماید که «ان ظاهره فاعتقد رقبه» یک روایت دیگر بیاید بگوید «ان ظاهره فاعتقد رقبه مؤمنه» آن مطلق است گفته «ان ظاهره فاعتقد رقبه» این روایت فرموده «ان ظاهره فاعتقد رقبه مؤمنه» اینجا حضرت تقیید فرموده، چون تقیید فرموده می‌فهمیم پس این حکم مقید است در نظر شارع، فلذاست با این این را تقیید می‌کنیم این هم البته مشروط به این است که وحدت حکم را همان‌طور که در اصول فرمودند وحدت حکم را احراز کنیم که شارع اینجا یک حکم بیشتر ندارد یعنی یکجور حکم بیشتر ندارد. وقتی یکجور حکم بیشتر نداشت پس نمی‌شود که اینجا بفرماید که «اعتقد رقبه مؤمنه» آنجا رقبه‌ی مطلق بفرماید چه مؤمن باشد چه کافر باشد. پس بنابراین حالا که تصریح کرده اینجا معلوم می‌شود آنجا هم همین مقصود است. اما اگر احراز وحدت حکم هم نکردی نه ممکن است این استحباب داشته باشد، مؤمنه بودنش استحباب داشته باشد. اصل وجوب اصل رقبه است چه مؤمنه باشد چه کافره باشد. فرد اجلا و أولا و مستحبش این است که این را انتخاب بکنیم، ممکن است حمل بر این بکنیم، اینجا هم همین‌جور است. اینجا آن روایت اگر دارد می‌گوید آقا این‌جوری شده بود و من هم آمدم آن را گرفتم و آن را احیاء کردم، حضرت فرمودند خب مال خودت است، این بیش از مورد بودن دلالت نمی‌کند. بنابراین این دلیل نمی‌شود که ما بگوییم آن روایت سکونی را بخواهیم تقیید بکنیم. حالا و للكلام تتمه ان شاء الله جلسه‌ی بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان.